

۲۱ آذر، سالگرد کشتار مردم آذربایجان

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

۲۱ آذر، ۱۳۲۵، ارتش سرکوبگر رژیم دیکتاتوری پهلوی، با حمایت ایالات متحده آمریکا، به آذربایجان که از «آزادی» نسبی برخوردار بود، حمله وحشیانه‌ای کرد و مردم آزادی‌خواه این منطقه را کشتار نمود. رژیم پهلوی از آن تاریخ، این روز خونین را روز «نجات» آذربایجان نامید. لازم به یادآوری است که رژیم پهلوی، کلیه روزهایی را که برای مردم ایران، روزهای سیاهی به شمار می‌آیند را روزهای «رهایی و نجات» نام‌گذاری کرد. از جمله روز ۲۸ مرداد، که سازمان «سیا» کودتای خونینی را در ایران سازمان داده و موقعیت محمدرضا پهلوی را به عنوان ژاندارم منطقه و دیکتاتوری که سرکوب و وحشی‌گری را از پدرش رضا شاه به ارث برده بود، به عنوان روز «اتحاد شاه و مردم» به تاریخ غالب کرد. در حالی که روز ۲۸ مرداد، روز اتحاد جنون‌آمیز چاقوکشان و چماقداران به سردگی شعبان بی‌مخ‌ها، ژنرال‌های آدم‌کشی مانند باتمانقلیچ و زاهدی، ماموران سیا و خانواده پهلوی بود. رهبران جنبش آزادی‌خواه، برابری طلب آذربایجان، با تجاری‌سازی که در مبارزات دوران انقلاب مشروطیت کسب کرده بودند، در آذربایجان پرچم آزادی‌خواهی را در جهت گسترش و تقویت مبارزه آزادی‌خواهانه در سراسر ایران، به اهتزاز درآوردند. از نخستین روزهای سقوط دیکتاتوری رضاشاه، در اثر رشد و گسترش مبارزه توده‌های محروم و تحت ستم و چپ آذربایجان، سران ارتش، روحانیون، روسای ادارات، مالکین بزرگ و دیگر عوامل رژیم که در سرکوب و کشتار مردم نقش مستقیم داشتند، از آذربایجان فراری شدند.

رضاخان (میر پنج) که با کودتای نظامی و ساخت و باخت با امپریالیسم آمریکا و بریتانیا، به حاکمیت رسید، خود را شاه نامید؛ ارتش و ژاندارمری را به فرماندهی ژنرال آمریکایی به نام شوارتسکف، روانه شهرهای اصفهان، خوزستان، گیلان، مازندران و تهران کرد تا جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی را در این مناطق سرکوب کند. نیروهای نظامی، پس از کشتارهای فراوان بر این شهرها تسلط یافت. ارتش رضاخان، هر شهری که به تصرف و اشغال خود درمی‌آورد با مردم آن‌جا مانند اسرای جنگی با سببیت و خشونت و تجاوز رفتار می‌کرد. در حالی که ارتش رضا شاه نتوانست لشکرکشی مشابهی را برای حمله به آذربایجان سازمان دهد. زیرا آزادی‌خواهان شهرهای آذربایجان، از جمله تبریز، اردبیل، خوی و مراغه، در مقابل یورش حکومت مقاومت سرسختانه‌ای از خود نشان دادند. طرفداران شاهزاده‌های قاجار در آذربایجان، روحانیون، فئودال‌ها و زمین‌داران که در

دهه ۱۳۲۰، بعد از فروپاشی حکومت رضاخان میرپنج، تلاش می‌کردند که به استثمار و ستم خود علیه کارگران شهری و روستائیان فقیر ادامه دهند، با اعتراض و مبارزه آنان روبه‌رو شدند. رضا شاه، تمام نیروی خود را به کار گرفت تا همه نیروهای آزادی‌خواه، جنبش‌های مترقی و جنبش کارگری و سوسیالیستی در تمام نقاط ایران و به ویژه جنبش مردم آذربایجان را قلع و قمع سازد. او در جنایات خود تا آن‌جا پیش رفت که حتا تکلم به زبان‌های محلی از جمله زبان ترکی آذری را در آذربایجان ممنوع کرد. چنین سیاستی ضربه‌های مرگ‌باری به «ملل» تحت ستم ایران وارد ساخت. عبدالله مستوفی که در سال ۱۹۱۳، استاندار و والی رضا شاه در آذربایجان بود، در سرکوب مردم آذربایجان، به هر جنایتی متوسل شد.

مستوفی می‌نویسد: «من سه سال در آذربایجان شرقی و غربی استاندار بودم و غیر از خلخال تمام شهرهای و قصبات آن را دیده‌ام. من مثل یک نفر شناس می‌گویم با این که اهالی آذربایجان ترکی بلقور می‌کنند، روح ایرانیت آن‌ها را هیچ‌کس از اهالی سایر قسمت‌های کشور ما ندارد... زبان ترکی که در ایران رایج است جز لهجه‌ای که عوام بعضی از نقاط به آن تکلم می‌کنند، چیزی نیست و چون زبان درشت و ناهموار است فارس‌ها بلقور کردن را به جای حرف زدن مصطلح کرده و به جای آن که بگویند ترکی حرف می‌زنند، می‌گویند ترکی بلقور می‌کند» (۱).

یا حکیمی، نخست وزیر ایران، از مذاکره با فرقه دموکرات خودداری می‌ورزید و بی‌شرمانه اعلام می‌کرد که ترکی‌گویی بیگانه است و «مغولان وحشی» آن را بر آذربایجان تحمیل کرده‌اند. بنابراین جنایات و سیاست‌های رژیم سلطنتی پهلوی، کم‌ترین تفاوتی با جنایات و سیاست‌های فاشیستی هیتلر، موسولینی و فرانکو و کشتار ارمنی‌ها در ترکیه در سال ۱۹۱۵ و کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم ندارد.

دیکتاتورها با اراده و دل‌بخواهی حاکمیت خونین خود را به توده‌ها تحمیل می‌کنند. آنان حتا قوانین خود را نیز زیر پا می‌گذارند و قدرت خود را نامحدود و مطلق اعلام می‌نمایند. عملاً همه چیز در اختیار رژیم و به ویژه «رهبر» قرار می‌دهند. رژیم‌های نظامی، فاشیستی و دیکتاتوری شکلی از حاکمیت سرمایه‌داری است که در مقاطعی از تاریخ، برای جواب‌گویی به بحران‌های اقتصادی و سیاسی، به حاکمیت رانده می‌شوند. خلاصه کلام، در حاکمیت رژیم‌های دیکتاتوری همه نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وابسته به رژیم است و تمامی زندگی اجتماعی تحت کنترل شدید پلیسی قرار دارد و از موجودیت و فعالیت حزب و سازمان سیاسی و نهادهای فرهنگی و اجتماعی و تشکل‌های کارگری «مستقل»، جلوگیری به عمل می‌آید و فعالین آن‌ها سرکوب و شکنجه و اعدام و ترور می‌گردد.

سیاست‌های رضا شاه و پسرش محمدرضا، تحت تاثیر سیاست‌های هیتلر و الگوبرداری از حکومت‌های

فاشیستی بود. رضا شاه و پسرش محمدرضا شاه، با سیاست‌های و اهداف برتری طلبی و عظمت طلبی، تخم تبعیض و نژادپرستی را در جامعه کاشتند که چنین سیاستی به نابودی انسان‌های بی‌شمار منجر شد. بخش عظیمی از مردم ایران، از جمله آذربایجان، با محروم شدن از به کارگیری زبان محلی شان در علم، سیاست و اجتماع، تخریب غیرقابل جبران عاطفی، فرهنگی و انسانی را متحمل گردیدند. بنابراین بی‌جهت نبود که رضا شاه، علاقه وافری به نازیسم و شخص هیتلر داشت و در جنگ جهانی دوم نیز در کنار فاشیسم قرار گرفت. پس از شکست نازیسم، نیروهای متفقین - انگلستان، شوروی و آمریکا - وارد ایران شدند، رضا شاه را دستگیر کردند و به جزیره موریس به تبعید فرستادند و از آن تاریخ پسرش محمدرضا را به جای او نشاندهند. در نتیجه خانواده پهلوی حاکمیت خود را مدیون آمریکا و بریتانیا است.

رضاخان، سرکوب آزادی‌های فردی و اجتماعی و سانسور و اختناق را به جایی رساند که با ضرب و شتم قراردادن روزنامه‌نگاران، خطاب به آن‌ها می‌گفت: «اگر یک کلمه بنویسید، می‌دهم ریزریتان کنند». (۲)

سیاست‌های محمدرضا شاه، تفاوت چندانی با سیاست‌های پدرش نداشت. چرا که او نیز نه تنها سرکوب آزادی‌های مردم و ستم بر «ملیت»‌های دیگر و جنبش کارگری کمونیستی را کم نکرد، بلکه سیاست‌های فاشیستی پدرش را تشدید هم کرد.

قطعا اگر به جای رژیم پهلوی، یک حکومت در ایران حاکم بود که به آزادی‌های فردی و اجتماعی، عدالت و رفاه همگانی اهمیت می‌داد و سیاست‌هایی نظیر سیاست‌های مردم‌آزادی‌خواه، کارگران، چپ و کمونیست‌های آذربایجان داشت، اکنون جامعه ایران، حال و روز بهتری داشت و احتمالا رژیم جانی جمهوری اسلامی هم نمی‌توانست از دل چرکین رژیم پهلوی بیرون بزند و تعفنش جهان را بردارد.

ظهور و سقوط فرقه دموکرات آذربایجان

فرقه دموکرات آذربایجان در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۲۴، اعلام موجودیت کرد و بیانیه اعلام موجودیت خود را به دو زبان فارسی و آذربایجانی منتشر ساخت.

این جریان بسیاری از فعالین جنبش کارگری، کارمندان، روشنفکران پیشرو و کمونیست و همچنین دهقانان فقیر را به صفوف خود جذب کرد و به یک جنبش قوی اجتماعی تبدیل شد.

فرقه دموکرات، پس از انتصاب حکیمی به نخست وزیر ایران، طی بیانیه‌ای با قلم جعفر پیشه‌وری، که در روزنامه آذربایجان، چاپ گردید، مطالبات مردم آذربایجان را به شرح زیر بر شمرد:

۱ - انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تمام ایران شروع شود.

۲ - اکثریت مرتجع مجلس را قانع نمایید قانون تحریم انتخابات را که زیر پا گذاشتن علنی قانون

اساسی است، لغو کند.

۳ - مطالبات آزادی خواهان آذربایجان را عملی نمایند.

۴ - کلوپ آزادی خواهان و اتحادیه های کارگران را باز نمایند.

۵ - حکومت نظامی منحل شود.

۶ - شر مامورین ژاندارمری از دهاقین رفع شود». (۳)

شایان ذکر است که بیات، نخست وزیر سابق و بهنام نماینده تام‌الاختیار حکومت و استاندار آذربایجان، با هیات آذربایجان مذاکره کردند. در این مذاکره، از سوی مردم آذربایجان جعفر پیشه‌وری، میرزا علی شبستری، فریدون ابراهیمی و شاعر معروف محمد بی‌ریا، شرکت داشتند. اما هنگامی که حکیمی به نخست وزیر انتصاب شد، همه راه‌ها را بر روی هیات آذربایجان بست. از جمله بانک ملی، از صدور حواله به تبریز و شهرهای آذربایجان خودداری کرد. همچنین ارتش به سمت تبریز حرکت نمود. علی‌رغم همه این مسائل جعفر پیشه‌وری مسئولین امور آذربایجان را معرفی کرد. این مسئله بیش از پیش موجب مخالفت شدید حکومت مرکزی قرار گرفت.

سرانجام کابینه حکیمی سقوط کرد و قوام‌السلطنه نخست وزیر شد. قوام با نمایندگان آذربایجان به توافق رسید و توافقات را به شرح زیر اعلام کرد:

اختیاراتی که در قانون مصوب ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری به موجب اصل تصویب شده، در آذربایجان به طور ذیل تصریح و تایید می‌شود:

۱ - روسای کشاورزی و بارزگانی و پیشه و هنر و حمل و نقل و فرهنگ و بهداری و شهربانی و دوایر دولتی و دادرسی و دادستانی و ناظر به وسیله انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آن‌ها از طرف دولت صادر خواهد شد.

۲ - تعیین استاندار با جلب نظر انجمن‌های ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.

۳ - زبان رسمی آذربایجان مانند سایر نواحی کشور ایران فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر اداره‌های محلی و کارهای دوائر دادگستری به زبان‌های فارسی و آذربایجانی (ترکی) صورت می‌گیرد، اما تدریس در پنج کلاس به زبان آذربایجانی صورت می‌گیرد.

۴ - هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت درباره آذربایجان بهبود آبادی و عمران شهرها و اصلاح کارهای فرهنگی، بهداری، و غیره را در نظر خواهد گرفت.

۵ - فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور است.

۶ - نسبت به اهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان برای شرکت آن‌ها در نهضت دموکراتیک مانند گذشته تضییقات به عمل نخواهد آمد.

۷- با افزایش نمایندگان آذربایجان به تناسب جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدو تشکیل دوره پانزدهم تقنینیه پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب کسری عده برای همان دوره انتخاب شود. (۴)

پس از موافقت نامه قوام-پیشه‌وری، اوضاع کمی آرام به نظر می‌رسید. اما از سوی دیگر شاه به ارتش دستور می‌دهد که به آذربایجان حمله کند. در نتیجه نیروهای مسلح، حمله خود را به آذربایجان آغاز می‌کنند و هر آنچه که سر راهشان بود نابود می‌سازند. نیروهای فرقه دموکرات، عقب نشینی می‌کنند و ارتش هم‌چنان به پیشروی و کشتار خود ادامه می‌دهد. ارتش شهرها و دهات و قصبه‌ها را یکی پس از دیگری به تسخیر در می‌آورد و هزاران انسان را به قتل می‌رساند. مرکز ستاد فرقه دموکرات که در بلندی‌های قافلان کوه قرار داشت پس از قدری مقاومت سقوط می‌کند. در چنین شرایطی پیشه‌وری رهبر فرقه دموکرات، همراه با تعدادی از رهبران جنبش آذربایجان مجبور می‌گردد که به باکو برود. در آن جا نیز حکومت شوروی هرگز روی خوشی به پیشه‌وری نشان نداد.

حکومت دیکتاتوری سلطنتی همین کشتار را نیز با شدت بیشتری بر علیه مردم کرد و جمهوری مهاباد انجام داد و قاضی محمد رهبر حزب دموکرات کردستان و دیگر رهبران جنبش کرد را، با وجود این که خود را تسلیم حکومت کرده بودند، به شیوه وحشیانه‌ای بر دروازه‌های مهاباد، به دار آویخت. رهبران جنبش کردستان، هر چند که گرایش قوی ناسیونالیستی داشتند اما هرگز قصد جدایی از ایران را نداشتند.

در خاطرات صفر قهرمانیان، درباره حمله ارتش سرکوبگر شاه به آذربایجان چنین آمده است: «خلاصه حمله شروع می‌شود. زمینی و هوایی. غلام یحیی در قانلانکوه بود. یک پلی نزدیک قانلانکوه است. آن را خراب می‌کنند. این پل هنوز خراب است. خلاصه ارتش می‌آید سه فرسخی تبریز. چاقوکش‌های تبریز و یک عده گروهبان را با لباس شخصی می‌فرستند تبریز و ارتش همان جا می‌ماند. این اوپاش در عرض سه روز ۲۵۰۰۰ نفر آدم می‌کشند. هر کس، هر کس را می‌بیند می‌کشد. فردوست هم در خاطراتش نوشته. او هم با دارودسته شاه آمده بود و با افسرها صحبت کرده بود. (۵)

صفر قهرمانیان، از اسفند ماه ۱۳۲۷ تا آبان ۱۳۵۷، به مدت سی سال در زندان‌های مختلف ایران و قبل از آن نیز از نیمه دوم فروردین ماه ۱۳۲۶ تا اواخر ۱۳۲۷، یعنی در حدود دو سال در زندان‌های عراق زندانی بوده است که جمعا سی و دو سال می‌شود. در حقیقت صفرخان، سنبل مقاومت و شاهد اعمال وحشیانه ساواک و زندانبانان سلطنت پهلوی، علیه زندانیان سیاسی بود. وی پارسال فوت کرد. یادش گرامی باد!

فردوست، یکی از افسران رژیم سلطنتی که در خاطرات سفرش در تاریخ ۲۲ آذرماه، همراه با محمدرضا شاه به تبریز، می‌نویسد: «در خیابان‌ها اجساد اعدام شده زیادی دیده می‌شد و حدود ۲ الی ۳ هزار

نفر را اعدام کرده بودند». (۶)

در کتابی تحت عنوان «ایران در قرن بیستم» در رابطه با حمله ارتش به آذربایجان، چنین آمده است: «... قوام، پس از آن که موافقتنامه سازش با پیشه‌وری را به آگاهی عموم رساند و برگزاری انتخابات مجلس پانزدهم را اعلام کرد، تضمین آزاد رای‌گیری را برای اعزام نیروهای نظامی به استان را بهانه قرار داد. ارتش در ۲۲ نوامبر ۱۹۴۶ اختیار زنجان را در دست گرفت و در ۱۲ دسامبر بدون برخورد با مقاومت قابل ملاحظه‌ای وارد تبریز شد، اما ۵۰۰ نفر را به قتل رساند. اغلب رهبران جدایی طلب به شوروی گریختند. پس از نابود کردن جنبش تجزیه طلبی، هیچ‌گونه اقدام قطعی برای بهبود وضع استان و کاستن از بغض و کینه اهالی آن به عمل نیامد». (۷)

همچنین «کردستان سه روز پس از تبریز به تصرف ارتش درآمد. رهبران جمهوری مهاباد، از قاضی محمد رییس جمهور و برادر و پسر عموهایش که امید به عفو مقامات داشتند، پس از تسلیم بدون نبرد، در مارس ۱۹۴۷، به چوبه دار سپرده شدند. رفتاری که با این دو استان شد در مقایسه با عفو عمومی به کلیه شورشیان جنوب که به نظر می‌رسید با قوام تبانی کرده بودند، بسیار شدید بود». (۸)

مجله دنیا نیز به نقل از ویلیام دوگلاس قاضی آمریکایی که پس از تسخیر آذربایجان، به تبریز رفته بود، نوشت: «ارتش ایران، ارتش‌رهاییی بخش در مسیر خود آثار خشونت بر جای گذاشت. ریش دهقانان را آتش زدند. به ناموس زنان و دختران آنان تجاوز کردند، اموال خانه‌ها را به غارت بردند، دام‌ها را دزدیدند. ارتش از زیر هر گونه کنترل در رفت. رسالتش نجات دادن بود، ولی به غارت مردم غیرنظامی پرداخت و کشته‌ها و ویرانی‌ها پشت سر نهاد. زندان‌ها مملو از آذربایجانی‌های بی‌گناه است، چوب‌های دار و اعدام فراوان است. با ناسیونالیست‌ها نیز بدرفتاری می‌شود. دهقانان بیچاره را که برای دموکرات‌ها ابراز علاقه کرده بودند، در معرض توهین قرار دادند. یک دهقان پیر آذربایجانی به ما چنین گفت: مال و حیثیت ما را پایمال کردند، آثار این حوادث جگرسوز هرگز از خاطره آذربایجانی‌ها زوده نخواهد شد». (۹)

بعد از کشتار مردم آذربایجان، سردبیران روزنامه‌ها و نویسندگان راست، فئودال‌ها، امام جمعه‌ها و سیاستمداران شوینیست‌های شناخته شده، نظیر کریم سنجابی، احمد زنگنه، بهبهانی، حاج میرزا عبدالله تهرانی، امام جمعه تهران، شیخ علی مدرس و... عریضه تشکرآمیز به «اعلیحضرت همایونی» نوشتند. از جمله علمای تهران متن زیر را به شاه فرستادند: «در این موقع که بشارت فتح و پیروزی ارتش شاهنشاهی در آذربایجان رسید عموم دعاگویان و قاطبه مسلمین تشکرات صمیمانه خود را از اقدامات و فداکاری‌های ارتش شاهنشاهی در راه حفظ مملکت و دیانت اسلام و رفاهیت اهالی آن سامان تقدیم و سعادت و عظمت اعلیحضرت همایونی و کشور شاهنشاهی را از خداوند متعال مسئلت

بدین ترتیب ارتش، اوباشان چاقوکش، مالکان، جیره خواران و پلیس مخفی، نه تنها به جان دموکرات‌ها افتاده بودند، بلکه مردم عادی را مورد تعددی و تجاوز قرار دادند و سرکوب و کشتار کردند. اختناق و سرکوب‌های سیاسی حکومت شاه هیچ حد و مرزی نداشت و وحشی‌گری‌های این رژیم تا سال ۱۳۵۷، یعنی هنگامی که با انقلاب توده‌های محروم، آزادی‌خواه، زنان، جوانان و کارگران ادامه داشت. خصومت و دشمنی شاه با گرایش چپ و سوسیالیستی جامعه بی‌نهایت بود. به همین دلیل هنگامی که جعفر پیشه‌وری و زین‌العابدین خوئی، نمایندگان اول و دوم آذربایجان، در مجلس شورای ملی بودند، در تصویب اعتبارنامه نمایندگان به مجلس راه داده نشدند.

عوامل حکومت در تبلیغات خود علیه جنبش انقلابی آذربایجان، ادعا می‌کردند که رهبران این جنبش «تجزیه طلب» هستند و «تمامیت ارضی کشور» را به خطر انداخته‌اند. اساساً شعارهایی نظیر «تجزیه طلبی» و «حفظ تمامیت ارضی» شعارهایی ارتجاعی حاکمان دیکتاتور است تا با این بهانه قوانینی را به تصویب برسانند و هر موقع خواستند دست به کشتار و سرکوب مردم تحت ستم و حق طلب بزنند. می‌گفتند که رهبران جنبش آذربایجان، با تحریک شوروی دست به شورش می‌زنند و قصد دارند آذربایجان را از ایران جدا کنند. این ادعا واقعیت نداشت و تنها برای زمینه‌سازی برای سرکوب جنبش آذربایجان به کار گرفته می‌شد. اولاً در حکومت شوروی در آن دوره، چیزی از خصلت انترناسیونالیستی و سوسیالیستی باقی نمانده بود. آزادی‌خواهان و سوسیالیست‌ها و کارگران و زحمتکشان ایران، به ویژه آذربایجان با اتکا به نیروی خودشان مبارزه می‌کردند. انقلاب عظیم کارگران و سوسیالیست‌های شوروی که در سال ۱۹۱۷ به وقوع پیوست، تاثیر سیاسی و اجتماعی آن، کل جهان را تکان داد اما از سال‌های ۱۹۲۴، به بعد به خصوص پس از مرگ لنین، جناح راست حزب کمونیست شوروی، به رهبری استالین، به قدرت رسید؛ مانع از آن شد که انقلاب سوسیالیستی در جهت لغو کار مزدی و مالکیت خصوصی و تقویت جنبش بین‌المللی کارگران تعمیق و گسترش یابد. در نتیجه این تبلیغات که مردم آذربایجان، با تحریک حکومت شوروی، دست به اعتراض زد، ادعایی کاذب و به دور از واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی آذربایجان است. از سوی دیگر حزب توده هم، به دنبال بند و بست‌های خود با حکومت مرکزی و حکومت شوروی بود و همواره سیاست‌های خود را با پیشرفت روابط اقتصادی و سیاسی حکومت شوروی و حکومت مرکزی ایران تنظیم می‌کرد. مهم‌تر از همه، این حزب در میان مردم آذربایجان، خوش نام نبود. به همین دلیل هنگامی که جنبش آذربایجان اوج گرفت، حزب توده تشکیلات آذربایجان خود را منحل ساخت تا بتواند سیاست‌های توطئه‌گرایانه خود را در این جنبش، در پوشش دیگری پیش ببرد.

شکی نیست که جنبش آذربایجان و فعالین آن اشکالات زیاد داشتند. اما نمی‌توان این واقعیت تاریخی

را انکار کرد که جنبش آذربایجان، رهبران سوسیالیست و کمونیست آگاه و با تجربه‌ای چون جعفر پیش‌وری کم داشت. آنان در مدت کوتاهی از فعالیت‌های خود نشان دادند که منافع و مصالح کارگران، توده‌های محروم، زنان و جوانان را مدنظر دارند و در اجرای مطالبات مترقی و برابری طلبانه و طبقاتی نیز گام‌های مهمی برداشتند. سیاست شخصیت‌هایی چون پیش‌وری و فرقه دموکرات این بود که نه تنها مردم آذربایجان، بلکه کل مردم ایران، از آزادی و برابری و رفاه برخوردار گردد؛ اگر این سیاست بر کشور غالب می‌شد احتمالاً وضع اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و رشد و پیشرفت اجتماعی مردم ایران صدها برابر بهتر از این بود.

پیش‌وری و هم‌فکرانش در ظرف یک سال اقدامات ارزنده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در آذربایجان انجام دادند. اقداماتی که در تاریخ ایران، بی‌سابقه بود. از جمله آن‌ها ۳۲۵ دبستان و ۸۳ دبیرستان ایجاد کردند و دانشگاهی هم به نام دانشگاه آذربایجان تاسیس کردند. دانش‌آموزان دوره دبستان، به دو زبان آذربایجانی و فارسی درس می‌خواندند. در تمام استان ۸ ساعت کار و یک روز تعطیلی در هفته، در کلیه کارخانه‌ها و کارگاه‌ها مقرر کردند. قیمت اجناس مورد نیاز عمومی را به طور جدی تحت کنترل گرفتند و قیمت این کالاها را تا ۴۰ درصد پایین آوردند. قانون حداقل بی‌کاری و حداکثر ساعت کار را تصویب کردند و انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی را برقرار ساختند. اغلب خیابان‌ها اسفالت شد و ساختمان لوله‌کشی آب آغاز گردید. بدین ترتیب مردم تبریز، زودتر از تهران، از آب لوله‌کشی برخوردار شد. اصلاحات ارضی در آذربایجان، به مرحله اجرا درآمد که قریب به ۲۵۰ هزار خانوار دهقانی صاحب زمین شدند و...

اما همه این دستاوردهای مردم آزادی‌خواه آذربایجان، در اثر هجوم وحشیانه ارتش حکومت دیکتاتوری شاه نابود شد. حکومت سرمایه‌داری پهلوی، از یک سو اختناق و ستم و استثمار شدید را در همه جای ایران حاکم ساخت و از سوی دیگر، با سرکوب کارگران، کمونیست‌ها، آزادی‌خواهان و مردم تحت ستم، زمینه را برای حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی مساعد ساخت.

با توجه به همه این وقایع تاریخی حاکمیت خاندان پهلوی در ایران، چیزی جز درد و رنج، عقب‌ماندگی، ستم و سرکوب، جنگ و خونریزی و کشتار سود دیگری برای مردم به ارمغان نیاورد. سیاست تبعیض‌آمیز و فاشیستی و شوینیستی رژیم شاه باعث عقب‌ماندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران بود که با حاکمیت خونین جمهوری اسلامی به اوج خود رسیده است.

امروز شخصیت‌ها و جریاناتی که رویای بازگرداندن سلطنت به ایران را در سر می‌پروراندند، از بازکردن پرونده سیاه تاریخ پهلوی، به شدت بر آشفته می‌شوند و با تحریف تاریخ، هدف خاک پاشیدن به چشم توده‌های مردم و به ویژه نیروی جوان را دنبال می‌کنند. بنابراین باید تاریخ را همواره ورق زد و از شکست‌ها و پیروزی‌های آن تجربه کسب کرد و یاد گرفت.

«جنبش بیداری ملی آذربایجان جنوبی»؟

اکنون یکی از گرایش‌های حاشیه‌ای عقب‌مانده و ارتجاعی در آذربایجان، جریان‌ی به نام «جنبش بیداری ملی آذربایجان جنوبی» است که «محمود چهرگانی» ادعای رهبری آن را دارد. آذری‌های ناسیونالیست داخل ایران و خارج کشور، سعی دارند از او یک چهره بسازند. وی بعد از این که در اثر رقابت و کشمکش جناح‌های رژیم نتوانست به مجلس پنجم راه پیدا کند، ناسیونالیسم‌اش گل کرد و به فکر هویت آذری افتاد.

چهرگانی در گفت‌وگویی که در نشریه تریبون، شماره ۵، چاپ شده است، رویاهای «پان‌ترکیسم» خود را چنین توصیف می‌کند: «... می‌شود گفت این که حس مرموزی در مغز، قلب و وجود من نهفته بود و آن حس، حس مبارزه با باطل و طرفداری از حق بود. یعنی من هیچ وقت یک فرد ملی‌گرا نبودم حس ملی در من وجود داشت ولی تمام تلاشم این بود که آن حس را در چارچوب قوانین و احکام الهی بگنجانم و با قوانین اسلامی و قرآنی آن را تطبیق بکنم. این حس در من با شروع جنگ تحمیلی به اوج خود رسیده بود و بنده جهت ارضای آن تقریباً در طول جنگ هر سال یک بار به جبهه اعزام می‌شدم و در وظایف ساده‌ای مثل تک تیرانداز، آرپیچی‌زنی، راننده آمبولانس کار می‌کردم و دو بار توسط خمپاره و تک تیرانداز عراق مجروح و یک بار نیز مصدوم شیمیایی شدم». (۱۱)

چهرگانی، در یکی شهرهای آذربایجان شرقی (کلیبر و روستاهای اطراف این شهر)، به شغل آموزگاری اشتغال داشت، هر سال داوطلبانه به جبهه‌های جنگ ایران و عراق اعزام می‌شد تا با کشتن «دشمنان و کفار» احساسات ملی-مذهبی خود را ارضا نماید: «بنده جهت ارضای آن تقریباً در طول جنگ هر سال یک بار به جبهه اعزام می‌شدم.» تا این جا برای خواننده جای شکی باقی نمی‌گذارد که چهرگانی از عناصر فعال حزب‌الله و از طرفداران سرسخت رژیم بود. او، از صافی وزارت اطلاعات و شواری نگهبان گذشت و خود را کاندید مجلس شورای اسلامی کرد. او با برجسته کردن تمایز و تفاوت خود با دیگر «برادران مسلمانش»، تاکید می‌کند: «پاسخ سؤال طولانی شد بیوگرافی چهرگانی این است که فردی مسلمان و به اسلام عشق می‌ورزد اما مسلمان عرب و بلوچ و فارس،... نیست یک مسلمان ترک است و می‌خواهد مسلمان ترک هم باقی بماند». (۱۲)

چهرگانی، دو سه سال است که به طور قانونی به خارج کشور آمده و بین کشورهای جمهوری آذربایجان، ترکیه، اروپا و آمریکا در رفت و آمد است تا بلکه در این دید و بازدیدهای نهان و آشکارش جایی برای پیش‌برد اهداف و سیاست‌های ارتجاعی «پان‌ترکیستی» خود پیدا کند. چهرگانی، پس از واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا و به دنبال آن اشغال نظامی افغانستان، توسط آمریکا و متحدانش، در تعریف و تمجید از سیاست‌های امپریالیستی و میلیتاریستی آمریکا، در سخن‌رانی خود که در «پروژه قفقاز در مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل در تاریخ ۸ آگوست

۲۰۰۲ - ۱۷ مرداد ۱۳۸۱) برگزار شده بود، چنین می‌گوید: «پیام به ایالات متحده آمریکا: هفتاد میلیون ایرانی سیاست جدید پرزیدنت بوش در مورد ایران و سخنان وی را در تاریخ ۲۱ تیر ۱۳۸۱ استقبال کردند. او در مبارزه ما برای دموکراسی و حقوق بشر کمک بزرگی به حساب می‌آید. اکنون از رژیم وحشت زیادی نداریم. ما شاهد این بودیم که آمریکا با هزینه‌های بسیار بالای مادی و جانی افغانستان را از دست یک رژیم ستم‌گر نجات داد».

وی در این سخن‌رانی در تشریح افکار ناسیونالیستی‌اش می‌افزاید: «برای اولین بار در تاریخ ایران، دانش‌جویان و روشنفکران آذربایجانی خود را از صف روشنفکران فارس جدا نموده‌اند»؛ «اگر آمریکا و ترکیه نبودند ایران سهم آذربایجان در خزر را اشغال می‌کرد»؛ «... تنش‌ها در ایران در حال افزایش است و اگر چاره‌اندیشی نشود، ایران می‌تواند بالکان دوم باشد. خوش‌بینی و صبر یک روز تمام‌شدنی است و امکان استفاده از زور و شدت نیز وجود دارد. ناموس و شرف ملی ما خدشه‌دار شده و ما نمی‌توانیم مدت زیادی را تحمل کنیم»؛ «رادیو اروپای آزاد و رادیو صدای آمریکا کمک شایانی می‌کنند با این حال ما خواستار افزایش مدت زمان این برنامه‌ها هستیم. روی امواج رادیو اروپای آزاد که به مدت ۱۵ دقیقه (به زبان ترکی آذری) پخش می‌شود پارازیت ایجاد می‌کنند. صدای آمریکا نیز به مدت نیم ساعت در هفته قابل دریافت است. اکثر این‌ها پس از ضبط، تکثیر شده و در مدارس و منازل توزیع می‌گردد»...

چهرگانی، ادعای نمایندگی گرایشی را در آذربایجان اعلام می‌کند که در سطح بین‌المللی، چشم خود را به سیاست‌های میلیتاریستی آمریکا و متحدانش دوخته است. در این راه ناسیونالیست‌های جمهوری آذربایجان و ترکیه نیز او را در نزد مقامات آمریکا ساپورت می‌کنند. و در سطح داخلی نیز با این تفکر، عملاً زمینه را برای درگیری و کشمکش‌های داخلی مساعد می‌سازد. این گرایش، نه تنها با هویت انسانی و منافع انسان‌ها در تضاد است، بلکه اگر چنین گرایشی به حاکمیت برسد خود ستم ملی را ابدیت بخشیده و تعمیق نیز خواهد داد. مگر تاکنون فرح پهلوی‌ها، ارتشبد قره‌باغی‌ها، خلخال‌ها، موسوی تبریزی‌ها، اردبیلی‌ها به عنوان آذری‌های صاحب قدرت، مقام و منصب، چه «تاج گلی» را به سر مردم آذربایجان زده‌اند که اکنون چهرگانی، ادعای رهبری آن را دارد. از سوی دیگر مهم‌تر از همه اکثریت مردم آذربایجان، به ویژه کارگران، کمونیست‌ها، آزادی‌خواهان و مردم محروم و تحت ستم، هم دوش و هم صدا با دیگر هم‌فکران و هم‌طبقه‌ای‌های خود در سراسر ایران، در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی جامعه‌ای آزاد، برابر و انسانی مبارزه می‌کنند. جهت‌گیری و روند این مبارزه، حداقل در سال اخیر چنین بوده است. در این میان تنها اقلیتی منزوی و عقب‌مانده با احساسات ناسیونالیستی کور و خرافی، آن هم در خارج کشور به دنبال چهرگانی راه افتاده‌اند. در کل آذربایجان شرقی و غربی، شاید انگشت‌شماری چهرگانی را بشناسند و اکثریت مردم این منطقه حتا

اسم او را هم نشیده‌اند.

شایان ذکر است که ریشه بروز چنین تمایلاتی را باید در سیاست‌های فاشیستی جمهوری اسلامی جست‌وجو کرد. جمهوری اسلامی، ابعاد ستم ملی و تبعیض را گسترش داده است. مثلاً عبدالعلی‌زاده استاندار آذربایجان شرقی، در سخنرانی افتتاحیه سمینار «آذربایجان و توسعه» اعتراف می‌کند: «حداقل در پنجاه سال گذشته ما یک توسعه چشم‌گیری و یک حرکت صحیحی در جهت توسعه آذربایجان ندیده‌ایم». او، به نقل از نعمت‌زاده، وزیر وقت صنایع جمهوری اسلامی نیز گفت: «آذربایجان در سال ۵۶ و ۵۷ دومین استان صنعتی کشور بوده، در صورتی که در سال ۱۳۷۱، هفدهمین استان صنعتی کشور شده است». (۱۳)

استان‌های دیگر ایران، مانند کردستان، سیستان و بلوچستان، لرستان، خوزستان و...، وضعیت اقتصادی و اجتماعی بدتر از آذربایجان دارند. جمهوری اسلامی، عامل اصلی همه فشارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و تداوم ستم ملی و تبعیض، تهدید و ترور، سرکوب و کشتار و رشد و گسترش گرایش‌های خرافی و ارتجاعی است.

بدین ترتیب گرایش‌های این چنینی باید افشا شوند؛ زیرا این گرایش‌ها در غیاب یک جنبش قوی طبقاتی کارگران و مردم محروم و تحت ستم می‌توانند جنگ داخلی را شعله‌ور سازند. جنگی که تر و خشک را با هم می‌سوزاند و به خاکستر تبدیل می‌کند. فقط یک جنبش قوی کارگری کمونیستی سراسری قادر است جلو رشد و گسترش خرافات ملی و مذهبی را بگیرد و انسان و انسانیت را مبنای حرکت جامعه قرار دهد. از بروز فجایع خونین جلوگیری کند و نگذارد شیرازه جامعه از هم بپاشد.

جریان‌هایی که امروز با هر سیاست و انگیزه‌ای به دنبال‌های سیاست‌های امپریالیستی و میلیتاریستی آمریکا افتاده‌اند، با هر شکل و شمایلی که دارند و با هر زبانی حرف می‌زنند، در پیش‌برد اهداف و سیاست‌های ارتجاعی و ضدانسانی تفکرشان یکی است و تفاوتی با هم ندارند. این جریان‌ها عملاً در مقابل منافع کارگران و توده‌های محروم و تحت ستم قرار گرفته‌اند.

نتیجه‌گیری

امروز با گذشت ۲۵ سال از حاکمیت ارتجاعی و وحشیانه جمهوری اسلامی، ناسیونالیسم و مذهب در نزد اکثریت مردم ایران، یعنی کارگران، زنان، جوانان و مردم محروم و تحت ستم کم‌رنگ شده است. البته منظور این نیست که توده‌های مردم به لحاظ نظری و علمی به نقد این گرایش‌ها عقب مانده و خرافی سرمایه‌داری رسیده باشند، بلکه آنان عملاً در زندگی روزانه‌شان ظلم و ستم و تبعیض رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی را با تمام وجودشان لمس می‌کنند و به همین دلیل نیز اکثریت مردم ایران، از حکومت سلطنتی و اسلامی و یا مدل‌های دیگر رژیم‌های «ملی-مذهبی» را نمی‌خواهند.

چرا که مردم خاطره‌های هولناک فراوانی از سرکوب و کشتار، شکنجه و اعدام، وحشت و ترور، ستم و استثمار از حکومت سلطنتی و جمهوری اسلامی دارند. این خاطره‌های هولناک همواره باید توسط تاریخ‌نویسان، جامعه‌شناسان، سیاست‌مداران و روزنامه‌نگاران با وجدان، حقیقت‌جو، مترقی و چپ نسل به نسل منتقل گردد تا بار دیگر وقایع وحشتناک و تلخ تاریخ تکرار نشود. فقط با آگاهی و مبارزه متشکل و متحد طبقاتی می‌توان جامعه را به ساحل آرامش، رفاه، عدالت و برابری و آزادی هدایت کرد.

ستم ملی در ایران، یک واقعیت غیرقابل انکار است. جنبش‌هایی که راه حل انسانی و متمدنانه‌ای را در حل این ستم دارند، باید مورد توجه کمونیست‌ها قرار گیرند. کمونیست‌ها وظیفه سیاسی و اجتماعی دارند که در سوق و سمت دادن این جنبش‌ها دخالت سیاسی فعالی داشته باشند تا با نقد و افشای گرایش‌های ارتجاعی، که از وجود ستم ملی برای پیش‌برد اهداف مخرب ناسیونالیستی و شوینیستی و فاشیستی خود قصد بهره‌برداری سیاسی دارند، در میان توده‌های تحت ستم افکارسازی کنند. بنابراین هیچ سازمان و حزب کارگری کمونیستی نمی‌تواند نسبت به این واقعیت‌ها بی‌تفاوت بماند و وجود ستم ملی در ایران را نفی کند و اهمیتی به عواقب آن ندهد. اساساً مبنای حرکت کمونیست‌ها فارغ از جنسیت و ملیت است و تأکید بر هویت و حرمت انسانی و آزادی و برابری انسان‌ها دارد.

باید همه «ملل» ساکن ایران، از حقوق برابر برخوردار باشند و در فضایی آزاد و برابر، مستقیماً سرنوشت خود را به دست خویش رقم بزنند. اگر «ملیتی» هم خواست از ایران جدا شود و دولت مستقل خود را تشکیل دهد به عنوان یک حق طبیعی و انسانی به رسمیت شناخته شود؛ یعنی باید این راه متمدنانه و انسانی را در پیش پای جامعه گذاشت و افکارسازی کرد. در هر صورت با زور نمی‌توان اتحاد برقرار کرد، تاریخ بارها این را اثبات کرده است. اتحاد باید آزادانه و آگاهانه باشد.

در تاریخ صد سال اخیر ایران، انسان‌های بی‌شماری در لشکرکشی، نسل‌کشی، خشونت، دیکتاتوری، سانسور و اختناق، نابرابری و تبعیض و ستم و استثمار رژیم‌های پهلوی و جمهوری اسلامی، قربانی شده‌اند. از این‌رو روزه روز تنفر بخش آگاه و پیشرو جامعه از عملکردها و سیاست‌های رژیم وسیع‌تر و اجتماعی‌تر می‌گردد.

طبیعی است که کارگران، زنان، جوانان، کمونیست‌ها و همه انسان‌های آزادی‌خواه ایران، با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، حکومت دل‌خواه خود را تشکیل خواهند داد. بی‌شک گرایش چپ‌آذربایجان، همانند انقلاب مشروطیت و انقلاب ۵۷، در انقلاب اجتماعی آتی نیز در سرنگونی جمهوری اسلامی، پیش‌قدم خواهد بود و به گرایش‌های خرافی و ارتجاعی ملی و مذهبی میدان مانور تخریب و ویرانی را نخواهد داد. آنان حکومتی را می‌خواهند که در آن از طریق شوراهایشان، در همه امور اقتصادی،

سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور، دخالت مستقیم داشته باشند. این حکومت بدون قید و شرط حقوق یکسان و برابر را برای همه شهروندان کشور، بدون توجه به ملیت و زبان و جنسیت و عقیده به رسمیت می‌شناسد و به حقوق و آزادی‌های فردی و جمعی احترام می‌گذارد. انسانیت حکم می‌کند که با تمام وجود در مقابل گرایش‌های تخریب‌گر ملی و مذهبی ایستاد و برای یک جامعه درخور و شایسته انسان مبارزه کرد.

۱۸ آذر ماه ۱۳۸۲ - ۸ دسامبر ۲۰۰۳

منابع:

- ۱ - عبدالله مستوفی، شرح زندگی من، ص ۴۰۹
- ۲ - روزنامه ستاره، شماره ۱۱۹۳، تاریخ ۱۵ فروردین ماه ۱۳۲۰
- ۳ - روزنامه آذربایجان، شماره ۴۱، مورخه ۸ - ۸ - ۱۳۲۴
- ۴ - داد، شماره ۷۲۰، مورخه ۳ - ۲ - ۱۳۲۵، نخست وزیر قوام السلطنه
- ۵ - خاطرات صفرخان، در گفت و گو با علی اشرف درویشیان، چاپ اول، بهار ۱۳۷۸، تهران، نشر چشمه، ص ۶۸
- ۶ - خاطرات ارتشبد حسین فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۲، چاپ ششم، ص ۱۵۱
- ۶ - ایران در قرن بیستم، ژان پیردیگار، برنارهور کاد و یان ریشار، برگردان عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، نشر البرز، چاپ دوم ۱۳۷۸، ص ۱۳۵
- ۷ - همان منبع، ص ۱۳۵
- ۸ - مجله دنیا، آبان ۱۳۵۴، ص ۲۰
- ۹ - سالنامه پارس، سال ۲۶، ص ۱۳۵ و ۱۳۶
- ۱۰ - نشریه تریبون، شماره ۵، تابستان ۱۹۹۹، چاپ سوئد، ص ۲۸۲
- ۱۱ - همان منبع
- ۱۲ - از کتاب آذربایجان و توسعه، سال ۱۳۷۲